



Hermeneutic Challenges of the Indeterminacy of Meaning Perspective in Quranic Interpretation

Fateme Soltan Mohammadi¹ ; Mahdi Soltan Mohammad² 

1. Faculty(Instructor), Interpretation Group, Al-Zahra Community, Qom,Iran. (Corresponding Author)
god44550@yahoo.com

2. Master's student in Jurisprudence and Fundamentals of Law, Qom,Iran. ms.mohamadi313@gmail.com

Research Article



Abstract

A fundamental issue in the understanding and interpretation of religious texts, particularly Quranic exegesis, is the problem of semantic determinacy. The interpreter-centric approach (or reader-centric hermeneutics) elevates the interpreter's role beyond that of a passive recipient of meaning, positing the interpreter as an active agent in the construction and processing of textual meaning. The objective of this paper is to elucidate the interpreter-centric viewpoint and to address its central research question: What are the implications of an approach rooted in the indeterminacy of meaning for textual comprehension? The present study employs a descriptive-analytical methodology, utilizing library-based research (documentary analysis). Findings indicate that the most significant challenges posed by this viewpoint include the negation of the objective truth (or "realness") of meaning and the denial of its referential function (ḥikāya). Furthermore, it emphasizes the autonomy of the text while disregarding the author's role, culminating in a disbelief in the objectivity of meaning. The results derived from the findings suggest that this perspective confronts textual understanding and Quranic exegesis with numerous adverse implications, thereby diverting them from their primary objective of providing guidance (hidāya).

Keywords: The harms of the lack of definition of meaning in the Quran, the harms of the foundations of the lack of definition of meaning, the consequences of the lack of definition of meaning, deconstruction in understanding the text.

Received: 2025-04-18; Received in revised form: 2025-09-28; Accepted: 2025-10-08; Published online: 2025-10-08

◆ How to cite: soltan mohamadi,F. and soltan mohamadi,M. (2025). What is the hermeneutics of the lack of specificity with us in the interpretation of the Qur'an?. (e231676). *Qur'anic Ta'wil Studies*, (104-127), e231676 doi: 10.22034/qc.2025.517658.1161



چالش‌های هرمنوتیکی دیدگاه عدم تعین معنا در تفسیر قرآن

فاطمه سلطان محمدی^۱، مهدی سلطان محمدی^۲

۱. هیئت علمی (مربی) گروه تفسیر، جامعه الزهرا(س)، قم، ایران. (نویسنده مسئول) god44550@yahoo.com
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق، قم، ایران. ms.mohamadi313@gmail.com

چکیده

از مسائل بنیادین در فهم و تفسیر متون دینی به‌ویژه تفسیر قرآن، مسئله تعین معنا است. در رویکرد مفسر محوری، جایگاه مفسر را از یک دریافت‌کننده‌ی منفعل معنا فراتر برده و او را به مثابه عاملی فعال در فرایند برساختن و پردازش معنای متن به‌شمار می‌آورد. هدف این نوشتار تبیین دیدگاه مفسر محوری می‌باشد. پرسش اصلی آن است که رویکرد عدم تعین معنا چه پیامدهایی در فهم متن دارد. پژوهش حاضر به روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای صورت گرفته است. بر اساس یافته‌ها، مهم‌ترین چالش‌های این دیدگاه، نفی حقیقی بودن معنا و انکار خاصیت حکایت‌گری آن است؛ همچنین بر استقلال متن و نادیده گرفتن نقش مؤلف نیز تأکید دارد؛ یکی دیگر از یافته‌ها، عدم باور به عینیت معنا می‌باشد. نتایج حاصل از یافته‌ها، حاکی از آن است که این دیدگاه، فهم متن و تفسیر قرآن را با پیامدهای نادرست زیادی روبرو نموده و از هدف اصلی آن که هدایت است دور می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: آسیب‌های عدم تعین معنا در قرآن، آسیب‌های مبانی عدم تعین معنا، پیامدهای عدم تعین معنا، ساختار شکنی در فهم متن.

پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱/۲۹ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۷/۱۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۷/۱۶ | تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۷/۱۶

♦ استناد به این مقاله: سلطان محمدی، فاطمه و سلطان محمدی، مهدی. (۱۴۰۴). چالش‌های هرمنوتیکی دیدگاه عدم تعین معنا در تفسیر قرآن. (۲۳۱۶۷۶). *مطالعات تائولی قرآن*. (۱۲۷-۱۰۴). doi: 10.22034/qc.2025.517658.1161 e۲۳۱۶۷۶

۱. طرح مسأله

مسئله شناخت فرایند تفسیر و فهم متون دینی، یکی از مباحث مهم و چالش برانگیز دوران معاصر به شمار می‌رود. از دیدگاه قائلان به محوریت مفسر (مفسر محوران)، زبان، دیگر آن ساختار سنتی متشکل از واحدهای متقارن دال و مدلول نیست که بتوان از آن معنایی ثابت و از پیش تعیین شده استخراج کرد. در این نگرش، متن صرفاً نقطه شروعی برای خوانش تلقی شده و مؤلف به مثابه ابداع‌گری که پس از خلق اثر، دیگر نقش تعیین‌کننده‌ای در معنا بخشی ندارد، به حاشیه رانده می‌شود. چنین رویکردی، به تضعیف یا حتی فروپاشی نظام دلالت‌های معنایی و به چالش کشیده شدن سویه کلام محور و معنا بخش متن می‌انجامد. با توجه به اینکه تاکنون پژوهشی جامع و مانع در این زمینه انجام نشده، ضرورت دارد تا برای پیشگیری از بروز نگرش‌های افراطی و تفریطی و پیامدهای نامطلوب آن‌ها در عرصه فهم و تفسیر متون دینی اقدام گردد. این مهم از طریق بازنگری، تصحیح و تنظیم دقیق‌تر «افق‌های فهم» میسر می‌شود تا بتوان به شیوه‌ای نوین و کارآمدتر در روش‌های فهم و تفسیر دست یافت.

نقد و آسیب‌شناسی هر موضوعی قبل از هر چیزی، نیازمند ترسیم دستگاه فکری حاکم بر آن نظریه است، زیرا مبانی آن دیدگاه در غیر بستر و زمینه فکری خود معنای درستی نمی‌دهد؛ بدین جهت این نوشتار، با هدف تبیین علمی دیدگاه تعیین معنا، به این سوال پاسخ دهد که دیدگاه عدم تعیین معنا با چه پیامدهایی در حوزه تفسیر روبرو است؟ پژوهش پیش رو، به روش توصیفی تحلیلی صورت گرفته است که در طی آن به تبیین پیامدهای عدم تعیین معنا، همچون عدم عینیت معنا، عدم ضابطه‌مندی فهم و نسبی‌گرایی در فهم، ... که ناشی از مبنای نادرست مفسر محوران در بعد تعیین معناست می‌پردازد.

تاکنون در این موضوع کتابی تالیف نشده است؛ اما مقالاتی با عناوینی مانند مبانی معناشناختی تعیین معنای متن از دیدگاه جان سرل و شهید صدر، آقای علیرضا قائمی نیا و همکاران در نشریه ذهن، ش ۹۴، سال ۱۴۰۲؛ تحلیل تفسیر کربیکی از عدم تعیین معنا در فلسفه دوم ویتگنشتاین با تکیه بر گرامر مفهوم «شکاکیت» از میژگان خلیلی، علی اکبر احمدی در فصلنامه حکمت و فلسفه، شماره ۶۱، سال ۱۳۹۹؛ تعیین معنایی متن در تقابل دو دیدگاه علامه طباطبایی و پل ریکور از محمدرضا ابویی مهریزی، مالک محمدزاده مشیزی در دو فصلنامه مطالعات تفسیر تطبیقی شماره ۱۴، ۱۴۰۱؛ و پایان نامه بررسی تعیین معنی در علم اصول و هرمنوتیک با تأکید بر آراء شهید صدر و ریکور، از حمیدرضا

حسنى، دانشگاه باقرالعلوم عليه السلام در سال ۱۳۹۹ به رشته تحرير در آمده است. بيشتر اين منابع، به بررسى تطبيقى دو ديده‌گاه پرداخته است اما اين نوشتار مبانى تعين معنا را در ديده‌گاه مفسر محوران بررسى و آسيب‌هاى آن را مورد نقد و تحليل قرار داده است.

۲. مفهوم شناسى

شناسايى دقيق معانى، مفاهيم و اصطلاحات هر پژوهش، از عناصر اصلى و اساسى در پژوهش به شمار مى‌رود؛ بر اين اساس در اين نوشتار ابتداء به بيان مفهوم واژگان پيش روى پرداخته مى‌شود:

۱-۲. هرمنوتيك

هرمنوتيك، از فعل يونانى (Hermeneuein) به معنای «تفسير کردن» مى‌باشد (پالمر، ۱۳۸۴: ۱۹). و همچنين علمى است كه مسئله فهم متون و چگونگى ادراك و فهم و روند آن را بررسى مى‌كند. (دانشنامه ازاد فارسى، ذيل واژه) واژه هرمنوتيك داراى دو اصطلاح است:

أ- اصطلاح عام: در اين اصطلاح، اين واژه هرگونه تحقيقى را كه در باره تفسير متن صورت بگيرد، شامل مى‌شود، از اين رو هرمنوتيك، تمام نحله‌ها را در اين زمينه در بر مى‌گيرد و حتى مباحث الفاظ علم اصول نيز مباحثى هرمنوتيكى شمرده مى‌شوند

ب- اصطلاح خاص: در اين اصطلاح، اين واژه فقط به نحله خاصى در اين باره صدق مى‌كند و ناظر به مباحثى است كه معنای متن را وابسته به فضاي فرهنگى مخاطبان قلمداد مى‌كند.^۱

هرمنوتيك در اصطلاح عام آن، در واقع همراه پيدائش متون پيدا شده و تاريخى به قدمت فرهنگ بشر دارد، ولى آنچه هم اكنون به نام هرمنوتيك خوانده مى‌شود و به عنوان دانش مستقل در مغرب زمين مطرح است، سابقه‌اى در حدود سه قرن دارد.

۲-۲. تفسير

«تفسير» از ريشه «فسر» و فسر به معنای جدا كردن، بيان، كشف و آشكار ساختن امر پنهان يا معنای معقول است (فيروز آبادى، ۱۴۱۵: ۱/ ۶۳۶) است. برخى نيز «تفسير» را به معنای كشف و شرح معانى الفاظ و عبارات دانسته‌اند (فراهيدى،

1. Mircea Eliadei. The Encyclopedia of Religion, Hermeneutics, Van A. Harvey. p. 279 - kurt Mueller - Vollmer, ThHermeneutics Reader. Philological Hermeneutics, Philip August Boeckn, Basil Blackwell, 1986, p. 134..

۱۴۰۹: ۳/ ۱۳۹۰). تعدادی از اصولیون، تفسیر را رفع ابهام و اجمال از لفظ تعریف کرده‌اند (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۹: ۲/ ۵۶۰). اصطلاح تفسیر در نزد مفسران اسلامی و اصولیون و هرمنوتیست‌های روشی، در راستای همان معنای لغوی تفسیر است. در فرهنگ‌نامه‌های فارسی واژه «تفسیر قرآن» به معنای نوشته یا کتابی است که در آن، آیات قرآن به منظور دست‌یابی به مراد مؤلف شرح داده شده است (انوری، ۱۳۸۷: ۳/ ۱۸۱۴). برخی از مفسران آن را بیان معانی آیات قرآن کریم و کشف مدلول و مقصود خدا از آن دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱/ ۳۴، زرکشی، ۱۴۱۰: ۲/ ۲۸۴). هرمنوتیست‌های فلسفی، به تفسیر، نگاه هستی‌شناختی داشته و آن را خصلتی از وجود انسان می‌دانند که هویتی مستقل از وجود انسان نداشته و متناسب با موقعیت فعلی مفسر است. به همین دلیل آنان تفسیر را به عنوان فنی برای برطرف کردن ابهام کلام نمی‌دانند بلکه آن را برای دانستن هر فهمی چه مجمل و چه غیر مجمل ضروری می‌شمارند. تفاوت تعریف هرمنوتیست‌های روشی با فلسفی، در این است که اگرچه هر دو، تفسیر را در هر فهمی لازم می‌دانند، ولی دلایل آن‌ها متفاوت است. در نزد هرمنوتیست‌های روشی، تفسیر نه به عنوان خصلتی از وجود انسان، بلکه به عنوان یک فن محسوب می‌شود که مقدمه‌ای برای رسیدن به همه فهم‌ها است از آن جهت که همه فهم‌ها در ابتدا مجمل است، دلیل این اجمال همه فهم‌ها هم این است که فردیت هرکسی برای دیگران در ابتدای امر، مجهول است و تا فردیت متکلم شناخته نشود مراد مؤلف از کلامش نیز برای خواننده معلوم و مشخص نیست؛ به همین دلیل، باید ابتدا به وسیله تفسیر، فردیت مؤلف معلوم شده و سپس به مراد مؤلف در متن نائل شد.

۳. چالش تعیین معنای متن

بر طبق قواعد فهم متعارف، هر متنی معنای ثابت و معینی دارد که مفسر با جستجو در جهان متن می‌تواند به این معنا دست یابد. لذا مفسر، اغلب در تلاش است تا به این نکته دست یابد که آیا به معنای متن رسیده است یا دچار سوء فهم شده و به معنای متن نرسیده است. این مسئله در هرمنوتیک فلسفی و ساختارشکنان، صورت دیگری دارد. هر دو گرایش با پیروی از دیدگاه هایدگر در باب زبان، راه او را ادامه داده‌اند و بر عدم تعیین معنا و نفی فهم مشترک از متن اذعان دارند.

۳-۱. عوامل زمینه ساز عدم تعیین معنا

عدم تعیین معنا به دلیل عواملی است که این عوامل عبارت‌اند از:

۳-۱-۱. عدم استقلال هویت معنا

از دیدگاه مفسر محوری، معنا به لحاظ هستی شناختی هویت مستقلی ندارد و وابسته به خصلت وجودی مفسر خود است و خصلت وجودی مفسر نیز تنها از طریق پدیدارشناسی قابل شناخت است. به همین دلیل معنا، حیثیتی از پدیدار حاصل برای مفسر است و متعلق شناسایی و فهم آن از طریق دیالوگ برای مفسر اتفاق می‌افتد. بنابراین معنا رویدادی تازه و جدید است و سابقه‌ای از قبل ندارد. (ر.ک: فیاضی، ۱۳۹۹: ۲۷۱)

۳-۱-۲. تاریخ‌مندی معنا

چون انسان (مفسر)، از ویژگی تاریخ‌مندی و زبانمندی برخوردار است، معنا نیز به تبع انسان، تاریخ‌مند و زبانمند است؛ لذا در چارچوب پیش ساختارهای وجودی انسان محصور است؛ به همین دلیل، زمانی که مفسر، با متنی مواجه می‌شود که با او فاصله تاریخی زیادی دارد، امکان طی این فاصله تاریخی و رسیدن به مراد مؤلف برایش میسر نیست. بر این اساس معنا هرگز مراد مؤلف نیست. در این مبنا، معنای متن، هرگز با مراد مؤلف یکسان انگاشته نمی‌شود؛ بلکه معنا، حاصل آشکار شدن و تجلی حقیقتی است که در بطن متن نهفته و بر مفسر پدیدار می‌گردد. اگر هم بتوان نسبتی میان این معنای مکتشف و مؤلف در نظر گرفت، این نسبت نه به قصد و نیت مستقیم او، بلکه به «چشم‌انداز» و افق دید کلی مؤلف در قبال حقیقت بازمی‌گردد؛ چشم‌اندازی که در تار و پود متن تنیده شده یا در آن رسوخ کرده است. از نظر گادامر، این فرض که متن همان معنای مورد قصد مؤلف را در بردارد، روان‌گرایی خیالی محض است؛ زیرا معنای متن در فرایند ذهنی دست‌یافتنی واقع نشده است، بلکه در چیزی جای گرفته است که در عین استقلال از مؤلف و خواننده، توسط هر دو به اشتراک گذارده شده است. (ر.ک: کوزنزی هوی، ۱۳۷۱: ۳۱۷-۳۲۰)

۳-۱-۳. دور هرمنوتیکی

فرایند خوانش متن همواره با مجموعه‌ای از پیش‌داوری‌ها آغاز می‌شود که مفسر، آن‌ها را از بستر سنت دریافت کرده است. در طی مواجهه گام‌به‌گام با متن، مفسر این پیش‌داوری‌های اولیه را مورد بازبینی و تجدیدنظر قرار می‌دهد. او در این فرایند، پیش‌داوری‌های پیشین را با پیش‌داوری‌های جدیدتری - که آن‌ها نیز ریشه در سنت دارند - جایگزین می‌کند و سپس خوانش متن را از سر می‌گیرد. این چرخه دیالکتیکی میان پیش‌فهم و متن به طور مستمر ادامه می‌یابد.

بنابراین معنای نهایی و متعینی وجود نخواهد داشت. (ر.ک: پالمر، ۱۳۸۴: ۱۳۱) -
 (۱۳۳ این توصیف از دور هرمنوتیکی، ضمن تأکید صحیح بر نقش فعال مفسر و تأثیرپذیری او از سنت و پیش‌داوری‌ها، در استنتاج «عدم وجود معنای نهایی و متعین» با چالش‌هایی روبروست. اگر این دور بی‌پایان به معنای نفی هرگونه امکان دستیابی به فهمی پایدارتر و معتبرتر از متن، یا انکار وجود یک لایه معنایی مراد شده توسط مؤلف (در متونی که چنین قصدی دارند) باشد، می‌تواند به نوعی نسبی‌گرایی مفرط در تفسیر دامن زند. این امر، به‌ویژه در مورد متونی که داعیه هدایت و انتقال پیام روشنی دارند (مانند متون دینی یا حقوقی)، کارکرد اصلی آن‌ها را تضعیف کرده و راه را برای تفاسیر کاملاً متناقض و حتی بی‌ارتباط با ساختار خود متن هموار می‌سازد. بنابراین، ضمن پذیرش پویایی فهم، باید مرز میان این پویایی و امکان دستیابی به یک فهم قابل دفاع و مستدل از متن را نیز در نظر گرفت.

۳-۱-۴. بازی بودن فهم

میان قرائت یک متن و بازی، مشابهت زیادی وجود دارد. بازی بر بازیکنان برتری و تقدم دارد. وقتی فردی در یک بازی وارد می‌شود، قوانین و اصول خاصی دارد که بازیکنان باید در مقابل آن‌ها تسلیم باشند. مفسر یک متن زمانی که به فضای متن قدم می‌نهد، قواعد ویژه‌ای دارد و باید از آن‌ها تبعیت کند. گادامر در این مورد واژه «خود بازنمایی» (ر.ک: پالمر، ۱۳۸۴: ۱۳۱-۱۳۳) را به کار می‌برد. یعنی بازی مجموعه‌ای از قوانین ثبت شده و مکتوب نیست، بلکه بازی در افعال و عکس‌العمل بازیکنان نشان داده می‌شود. از نظر گادامر، مهم‌ترین پیامد خود بازنمایی تغییرپذیری است؛ زیرا به ندرت می‌توان دو بازی کاملاً همسان یافت و هر بازی تفاوت‌های خاص خود را دارد، این امر در مورد متون نیز صادق است. در هر خوانش، به دلیل ماهیت پویا و چندوجهی متن (یا تغییر در افق فهم خواننده)، درک ما از آن می‌تواند نسبت به خوانش‌های پیشین متفاوت باشد. این تغییرپذیری و پویایی در فهم، خود نشانه‌ای از عدم تعین و ثبات معناست. در این زمینه، ژاک دریدا نیز، تا حدودی هم‌سو با گادامر، بر عدم تعین معنا تأکید می‌ورزد. از منظر دریدا، واژگان در نظام زبان، معنای خود را نه به شکلی ذاتی، بلکه از طریق تقابل و تمایز با سایر واژگان کسب می‌کنند؛ هر واژه به مفهومی دلالت دارد که اساساً غیر از مدلول سایر واژه‌هاست. دریدا، با تأثیرپذیری عمیق

از دستاورد زبان‌شناسی ساخت‌گرایی سوسور، که زبان را «نظامی از تفاوت‌ها و تفکیک‌ها» می‌داند، نتیجه می‌گیرد که زبان، عرصه‌ای از بازی بی‌پایان نشانه‌ها و ارجاعات است. در این بازی بی‌پایان، دستیابی به معنای نهایی و قطعی همواره به تعویق می‌افتد. در این دیدگاه، متن نیز همچون سازوکاری عمل می‌کند که این تأخیرها و تعویق‌های معنایی را مستمراً تولید و بازتولید می‌نماید. بنابراین، تأکید دریدا بر همین سرشت نامتعیین، لغزنده و همواره در حال گریز معناست. در نتیجه، هر معنایی که در لحظه خوانش، برای خواننده پدیدار می‌شود، ماهیتاً موقتی، غیرنهایی و همواره در معرض بازنگری و دگرگونی است.»

بر اساس این دیدگاه، زبان همانند یک تور است و مفاهیم سوراخ‌های این تور محسوب می‌شوند که آن‌ها فی‌نفسه تهی از محتوای ایجابی هستند و تنها با حدود و مرزهای خود مشخص می‌شوند. (ر.ک: واعظی، ۱۳۹۰: ۲۰۰-۲۱۰) پل ریکور^۱ هم معتقد است که تفسیر فعالیتی فکری و مبتنی بر رمزگشایی معنای پنهان در معنای ظاهری و آشکار ساختن دلالت ضمنی در دلالت تحت‌اللفظی است. (وی بر این باور است که در زبان امکان تعدد معنا وجود دارد چرا که به هیچ وجه معنا منحصر به نیت مؤلف نیست. از نظر وی چون متن دارای دلالت‌های مختلف است الزاماً معانی گوناگون نیز می‌پذیرد. وی بر اساس پدیدارشناسی هوسرل^۲، نماد را به حیطة تفسیر می‌کشاند و معتقد است چون نمادها دارای معانی متعدد هستند، متن نیز از این ویژگی مستثنا نیست. از دیدگاه ریکور، هر متنی دارای یک کل است که برای شناخت این واحد کل، بایستی ساختار تک‌تک جملات بررسی شود. (ر.ک: نیچه، فردیش، ویلهلم و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۲۴)

رولان بارت نیز در این مورد می‌نویسد:

«منطق حاکم بر متن، بیش از آنکه صرفاً یک سازوکار جامع و توضیحی با هدف تبیین مستقیم معنای اثر باشد، بر پایه «مجاز مرسل، علاقه غیر مشابهت» عمل می‌کند. این ویژگی به اثر امکان می‌دهد تا در کنار دیگر جنبه‌ها، تا حدودی واجد خصلتی نمادین نیز باشد... این یک حقیقت است که طی چند سال گذشته تغییر محسوسی در ادراک ما از زبان و متن رخ داده و یا در حال رخ دادن است.» (برنتس، ۱۳۸۳: ۴)

برخی از روشنفکران اسلامی نیز بر این عقیده‌اند که غرض از متن، نظامی از نمادها و نشانه‌ها برای کشف‌ها و درک‌های متعدد است. (ر.ک: سروش، ۱۳۸۱:

۱۹۲) سروش نیز متن، به ویژه متن دینی را ذاتاً مبهم و چندمعنایی می‌داند. لذا، در فهم آیات، تعدد و کثرت معنا امری اجتناب ناپذیر است. این تنوع و فراوانی معانی، از نظر وی، گواهی بر ساختار ذاتاً نامتعیین متن است که خود، زمینه‌ساز تعینات و تفاسیر معنایی گوناگون می‌شود. (سروش، ۱۳۸۷: ۱۹۱) سروش معتقد است در عرصه علوم انسانی تکثر و تباینی وجود دارد که غیرقابل تحویل به وحدت است از نظر سروش متن دینی و متون در حوزه علوم انسانی متعیین نبوده و ذاتاً واجد ابهام است از این رو، هر تلاشی در جهت تحویل معانی چندگانه، به معنای یگانه بیهوده است. سروش در خصوص متن و چندمعنایی می‌نویسد:

«اتفاقاً بهترین جا برای اینکه ما، پلورالیسم را ببینیم و بفهمیم همان جایی است که ما به کشف معنا همت گماردیم؛ به عبارت دیگر متن ابهام ذاتی دارد. معنا در متن نهفته نیست و لذا چندمعنایی وجود دارد متن مانند جسم کوری است که از جوانب و زوایای مختلف بر آن نور تابیده است و معانی متولد می‌شود عرصه دین و متن دینی نیز عرصه معنایی است و این عرصه، عرصه کثرت است؛ این کثرت است که هم در فهم تجربه دینی و هم در فهم متون دینی مطرح است و هیچ چاره‌ای ندارد و ما باید آن را بپذیریم». (ر.ک: سروش، ۱۳۸۵: ۱۱۶)

او در پاسخ به این سؤال که آیا معانی بالقوه متن، قابلیت انطباق بر مراد مؤلف را دارا هستند یا نه؟ این‌گونه پاسخ می‌دهد: «خداوند چون عالم بر تفاوت استعدادهای بندگان است اگر تکلیف می‌کرد که به مراد واقعی دست یابند یک تکلیف مالایطاق محسوب می‌شد چون زبان یک معنای واحد ندارد به عبارت دیگر متن بالقوه است و اگر فعلیت یابد معانی متعددی را می‌پذیرد. دلیل وی، در عدم تعین ذاتی متن و وجود معانی مختلف در آن، همان برهان رابطه ثبوت و اثبات است یعنی متن دارای احتمالات معنایی بسیار است و لا تعینی، ذاتی معنای متن است. سروش در این مورد، مصادیقی را هم به عنوان شاهد مثال بیان می‌کند. یکی از این موارد، برداشت‌های مفسران مسلمان از محکمات و متشابهات قرآن است». (ر.ک: سروش، ۱۳۷۶: ۲)

۳-۱-۵. امتزاج افق‌ها در فهم متن

به اعتقاد مفسر محور، فهم و تفسیر حاصل توافق و امتزاج افق مفسر با افق متن است و از آنجایی که متن صامت است برای آنکه به سخن درآید نیاز به تفسیر و تبیین دارد و تبیین متون مربوط به ادوار گذشته این است که به زبان امروزین بیان شود تا قابل درک شود، بدین ترتیب ابتدا ذهنیت مفسر محدوده‌ای از معنا را در حوزه متن شکل می‌دهد که آن همان، افق معنایی مفسر است؛ سپس متن

نیز در پاسخ به مفسر، حوزه‌ای از معنا را در برابر مفسر قرار می‌دهد که این حوزه از معنا افق معنایی متن نامیده می‌شود و حاصل این گفتگوی دوطرفه میان ذهنیات مفسر و متن، باعث ایجاد گشودگی در مفسر شده و واقعه فهم اتفاق می‌افتد. بر این اساس، هیچ معیاری برای سنجش فهم وجود ندارد و میان تفاسیر متعدّد و متکثّر از یک متن، نمی‌توان داوری نمود و فهمی را برتر از فهم دیگر دانست بلکه تنها می‌توان گفت که ما متن را متفاوت از دیگران می‌فهمیم نه بهتر از آنان. (نصری، ۱۳۹۱: ۱۲۳) دریدا در این مورد می‌گوید:

«کسی نمی‌تواند که متن را مجبور کند که قاعده‌مند باشد؛ مثلاً از آغاز با مقدمه‌ای آغاز شود و سپس ادامه یابد و درنهایت با نتیجه‌ای پایان یابد. حتی اگر پایان یک متن یا میانه‌ی آن را بخوانیم؛ معنای درست همان چیزی است که در برخورد نخست دست‌گیرمان می‌شود! و اگر این انتقال و برداشت در افراد. به هر اندازه. مختلف باشد؛ صحیح است. در ساختارشکنی هر نوع متنی با هرگونه ساختاری قابلیت گسست معنایی دارد و هر معنایی نیز در درون هر متن قابل‌گسترش و تأویل و تفسیرهای گوناگون است.» (ر.ک: مکاریک، ۱۳۹۰: ۴۶۶-۴۶۱)

برخی از اندیشمندان اسلامی نیز، بر صامت و ناگویا بودن متن تأکید دارند. صامت دانستن متن دینی به این معناست که این متون به خودی خود معنایی ندارد و فقط از طریق پرسش و پاسخ مفسر با متن، معنای متن آشکار می‌گردد. به عنوان نمونه، سروش در این باره چنین می‌نویسد:

«شریعت نیز صامت نشسته است تا ما از او بپرسیم و به قدر پاسخی که از او می‌شنویم او را می‌شناسیم. دانشمندی را در نظر آورید قفل بر لب نهاده و زبان در کام کشیده، سؤال‌ها و پاسخ‌های او است که شخصیت وی را اندک‌اندک بر ما آشکار می‌سازد. این شخصیت قابل‌بازسازی مداوم و مستمر است.» (سروش، ۱۳۷۳: ۲۶۴)

وی در جای دیگر می‌گوید:

«عبارات نه آستن که گرسنه معانی هستند. حکیم آن‌ها را چون دهان‌های باز می‌بیند نه چون شکم‌های پر و معانی مسبوق و مسبوق به تئوری‌ها هستند.» (همان، ۱۳۷۳: ۲۹۴)

ابوزید نیز همواره این جمله را تکرار می‌کند که قرآن امری فرهنگی و تاریخی و زمانمند است. (ابوزید، ۱۳۹۶: ۶۸) وی تحلیل زبانی را تنها روش بشری می‌داند که فهم کلام الهی را ممکن می‌سازد. (همان، ۱۳۹۶: ۱۹) وی قرآن را حاصل گفتمانی می‌داند که از واقعیت‌های عینی زمان خود شکل گرفته است. از نظر ابوزید، معانی

توسط فرهنگ خلق شده‌اند، فرهنگی که مفهوم وسیعی دارد و شامل نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌شود، عناصر جوهری و ثابتی ندارند و با گذشت زمان تغییر می‌کنند. بر این اساس، می‌توان فرهنگ اسلامی را با قرائتی نو و مطابق با زمان جدید، اصلاح و بازنویسی کرد و دینی مطابق مدرنیته به وجود آورد. (همان، ۱۳۹۶: ۲۷۴)

از نظر ابوزید برای درک پیام‌های عمومی قرآن، باید آن را تأویل نمود، زیرا معانی مجازی، مدرن‌تر و انسانی‌ترند (همان، ۱۳۹۶: ۱۶۶) به همین دلیل وی برای همه آیات قرآن تقدس قائل نیست و از نظر او برخی آیات قرآن تاریخی و برخی عمومی هستند، لذا وظیفه مفسر است تا آیات تاریخی را از دیگر آیات جدا کرده و کنار بگذارد و آیاتی که عمومی و اصلی هستند را بر اساس شرایط بازسازی و اصلاح کند. (همان، ۱۳۹۶: ۲۱۳) در واقع ابوزید در پاره‌ای از آیات، به اجتهاد روی آورده و این چنین می‌نویسد: «اگر به متون اسلامی مراجعه کنیم می‌بینیم که اسلام حتی برای اجتهاد خطایی هم پاداش در نظر می‌گیرد که ناشی از این اصل است که برای تفکر آزاد اهمیت قائل است.» (همان، ۱۳۹۶: ۲۱۳) وی برخی از آیاتی را که در مورد حقوق زنان است یا آیاتی که احکام جزایی اسلام را بیان می‌دارد از این دسته موارد می‌داند.

۴. چالش‌های عدم تعیین معنا در متن

عدم تعیین معنا باعث بروز آسیب‌هایی در فهم و تفسیر می‌شود که به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۴-۱. وابستگی معنا به مفسر

مفسر محوران علت عدم تعیین معنا را وابستگی معنا به مفسر دانسته و معتقدند چون انسان، تاریخی و زمانمند است، معنا نیز که مقوم به انسان است، متأثر از این ویژگی شده و بر این اساس متعین نیست. این در حالی است که اگر معنا را نفس الامری و فراذهنی بدانیم که مستقل از مفسر است، دیگر این آسیب، گریبان‌گیر او نمی‌شود. از نظر اصولیون، عدم سیالیت و تعیین معنا به مبحث معانی تصویری برمی‌گردد در معانی تصویری ریشه معنا به نفس الامر می‌رسد که الفاظ تنها حکایت از آن دارند نه اینکه موجد آن باشند. در معنای نفس الامری، معنا موقوف به انسان نمی‌شود؛ زیرا انسان، جزئی از آن و تنها فهمنده آن است نه سازنده آن، به همین دلیل، معنا متصف به کلیت است و میان آن‌ها، نسبت‌های مختلف «تناقض»، «تضاد»، «عدم و ملکه» و «اضافه» برقرار است؛ در حالی که اگر

معنا متصف به انسان بود، نه تنها کلی نبود بلکه به دلیل اینکه از جنس وجودی انسان است همواره تشخص داشته و جزئی بوده و این نسبت‌ها در بین آن‌ها وجود نداشت. در معنای تصدیق‌ریال هم وضع به همین منوال بوده و وابسته به مفسر نیست و بر محور مراد جدی گوینده می‌گردد، لذا معنا امری متعین بوده و سیال نیست زیرا هر متنی خالقی دارد که او معنای متن را معین می‌کند و مفسر باید تلاش نماید تا آن معنا را با استفاده از قرائن موجود به دست آورد اگر مفسر به هر دلیل نتواند به آن معنا دست یابد همه شناخت‌هایش غیرواقعی سیال و نامتعین می‌شود. ناگفته نماند که هرمنوتیک فلسفی نیز اگرچه به نیت مؤلف اصالت می‌دهد اما این اصالت به چشم‌انداز مؤلف مربوط می‌شود نه مراد و نیت او، به این دلیل که هدف از تفسیر متن از سوی مفسر محوران تجربه حقیقت منطوی متن در موقعیت کنونی مفسر است که این حقیقت توسط مؤلف در متن اشراب شده است. گادامر در این زمینه می‌گوید:

«وقتی ما تلاش می‌کنیم یک متن را بفهمیم تلاش نمی‌کنیم تا خودمان را درون ذهن مفسر قرار دهیم، بلکه تلاش می‌کنیم که خودمان را به درون چشم‌اندازی که در آن نویسنده، دیدگاه‌هایش را شکل داده، منتقل نماییم.»^۱ (فیاضی، ۱۳۹۹: ۱۳۷-۱۶۲)

۴-۲. عدم تمایز میان معنای درست و نادرست

معنای متن در شرایط متفاوت، دارای محدودیت‌هایی است و نمی‌توان هر معنایی را به آن نسبت داد. به خاطر همین مطلب ما میان معنای درست و نادرست متن تمایز قائل هستیم. اگر نظریه گادامر در این ادعا درست است پس چرا متن هر معنایی را نمی‌پذیرد و از حدود و مرزهایی فراتر نمی‌رود. محدودیت‌های معنا بهترین تبیین برای تفکیک فهم درست از فهم نادرست است، اگر اعتقاد بر بی‌نهایت بودن معنا داشته باشیم، این پرسش مطرح می‌شود که آیا باید هر فهمی را مجاز و معتبر دانست؟ پاسخ منفی است. نادرستی یک فهم، تنها به ضعف‌های درونی آن فهم محدود نمی‌شود؛ بلکه اساساً زمانی یک فهم به کج‌فهمی تبدیل می‌شود که از حدود و مرزهای معنایی تعیین‌شده توسط خود متن تجاوز کند. این مرزها و محدودیت‌ها نیز برخاسته از ساختار متن، یعنی ترکیب نشانه‌های زبانی و نحوه چینش آن‌هاست؛ همین ساختار است که اجازه نمی‌دهد متن هر فهمی را پذیرا باشد و به این ترتیب، معیاری برای ارزیابی

۱. به نقل از گادامر، حقیقت و روش، ص ۲۹۲. البته گادامر در فصل سوم همین کتابش برخلاف این امر را تصریح می‌کند و می‌گوید هیچ ارتباطی با مؤلف نمی‌توان برقرار کرد چه در چشم‌انداز و چه در قصدش.

صحت فهم‌ها به دست می‌دهد. (ر.ک: قائمی نیا، ۱۳۸۹: ۲۴۱) به عبارت دیگر، توصیف رایج از «دور هرمنوتیکی»، به‌ویژه با الهام از اندیشه‌های گادامر، که در آن فرایند قرائت همواره از پیش داوری‌های برگرفته از سنت آغاز شده و مفسر در یک چرخه بی‌پایان به تجدید نظر در آن‌ها و جایگزینی‌شان با پیش داوری‌های دیگر (باز هم از سنت) می‌پردازد، اغلب به این نتیجه‌گیری منجر می‌شود که «معنای نهایی و متعینی وجود نخواهد داشت». این توصیف، ضمن تأکید صحیح بر نقش فعال مفسر و تأثیرپذیری او از سنت، در استنتاج نفی کامل امکان دستیابی به یک فهم باثبات و معتبر از متن، با چالش روبروست. چنین نتیجه‌ای می‌تواند به نسبی‌گرایی مفرط انجامیده و به‌ویژه، کارکرد ارتباطی و هدایتی متونی را که حامل پیامی مشخص هستند، تضعیف نماید.

تلاش گادامر برای خروج از این چالش از طریق مفهوم «سنت» به عنوان مبنای سنجش تفسیر معتبر نیز، به نظر می‌رسد مشکل بنیادین «امکان لغویت یا بی‌معیاری تفسیر» را به‌طور کامل مرتفع نمی‌سازد. زیرا حتی اگر بپذیریم که در یک مقطع زمانی معین، معنای متن برآیند اقتضائات فرهنگی همان دوران است، این پرسش کلیدی مطرح می‌شود: چنانچه دو خواننده در همان مقطع زمانی و در بستر همان سنت فرهنگی، بر سر معنای یک متن اختلاف نظر داشته باشند، سنت چگونه می‌تواند معیار قاطعی برای تشخیص تفسیر صائب از ناصواب ارائه دهد؟ در واقع، اگر بنا بر سیالیت و تغییرپذیری دائمی معنا باشد، دیگر هیچ ملاک یا قاعده ثابتی برای داوری میان تفاسیر متعارض باقی نمی‌ماند.

۴-۳. سیالیت معنا

یکی از مهم‌ترین مبانی مراجعه به قرآن، امکان فهم عینی مطابق با همان متن متعین است، زیرا مبنای شارع در بیان گزاره‌های قرآن، واقع‌نما بودن آن‌هاست. تمام دلالت‌های قرآنی، همانند برهان‌های عقلی ثابت و متعین هستند و باعث دستیابی انسان به فهم و یقین می‌شوند. بنابراین، باور مفسر محوران مبنی بر اینکه متن همانند شاهراهی است که می‌تواند گذرگاه هر معنایی باشد و مفسر با توجه به بسترهای تاریخی و شرایط فرهنگی و بر اساس انتظارات او از زمان حال، آن را بازسازی می‌کند، قابل‌پذیرش نبوده و علاوه بر آنکه باعث تکثر معنا از متن می‌شود باعث قرائت‌های ناشناس و غیرقابل ردیابی از متن نیز می‌گردد. اگرچه گادامر برای رهایی از آسیب عدم تعین معنا، مفهوم «سنت» را بیان می‌کند به این معنی که در این نقطه مفروض از زمان معنای متن آن چیزی است که فرهنگ کنونی آن را معنا می‌کند، اما باید گفت اعتقاد به این اصل در واقع همانند

اعتقاد به پراگماتیسم قانونی است که در آن معنای یک قانون همان چیزی است که قضات آن معنا را مسلم گرفته باشند. تصور گادامر در مورد سنت فاقد این ساختار و سلسله مراتب است که در نهایت بخواهد به یک معنای متعین ختم گردد از این رو نمی‌تواند واقعاً مانع این آسیب شود. علاوه بر آن هر تفسیر جدیدی به واسطه وجودش متعلق به سنت است و سنت را تغییر می‌دهد به همین دلیل سنت دیگر قادر نیست مانند یک مفهوم هنجاری ثابت در تعین معنا نقشی ایفا نماید؛ بنابراین اعتقاد به سنت نه تنها مشکل عدم تعین معنا را حل نمی‌کند بلکه مشکل دیگری را هم به وجود می‌آورد زیرا مشکل تعیین مشخصه حقیقی یک سنت متغیر، همان مشکل تعیین مشخصه حقیقی معنای متغیر است. (ر.ک: مختاری، ۱۳۹۱: ۲۲۲)

۴-۴. نادیده گرفتن سیره عقلا و اصول زبان شناختی بر معنای متعین

عدم تعین معنا برخلاف رویه متعارف بوده و مخالف اصول محاوره عقلایی است؛ زیرا ماهیت فهم بازتولید معنا برای رسیدن به مقصود مؤلف است، بنابراین عدم تعین معنا اگر هم، در برخی آثار توضیح عقلایی و منطقی داشته باشد در بیشتر متون مخصوصاً متون حقوقی و دینی که برای هدایت و ارشاد انسان است نقض غرض به شمار می‌آید بر این اساس اگرچه متن ظرفیت معانی متعدد را دارد اما مؤلف و نویسنده آن بر اساس مراد خود تنها یکی از آن‌ها را در نظر داشته و متن را بر اساس همان معنای متعین ایجاد می‌نماید. متن الهی هم در تفهیم و تفاهم از این امر مستثنی نیست و معنای متن دینی نیز بر اساس قصد شارع تعین یافته است و تفهیم و تفاهم نیز بر اساس همان معنای متعین صورت می‌گیرد. بر این اساس، دیگر نمی‌تواند بر هر معنایی دلالت کند، زیرا بر اساس قواعد زبانی وضع، هر لفظی بامعنای خاص خود علقه دارد. لذا این الفاظ هم در مقام دلالتی و هم در مقام استعمالی تعین داشته و بر هر معنایی دلالت نمی‌کند. ایگلتون^۱ در پاسخ به استدلال دریدا مبنی بر عدم تعین معنا این‌گونه خطاب می‌کند که:

«معنا همواره حاصل تفکیک یا تجزیه نشانه‌هاست. قایق به مثابه یک دال مفهوم یا مدلول قایق را به ما می‌دهد؛ زیرا خود را از مدلول قایق جدا می‌سازد. می‌توان گفت مدلول حاصل تفاوت میان دودال است... اگر بخواهید معنا یا مدلول یک دال را بدانید می‌توانید به فرهنگ لغت مراجعه کنید اما آنچه خواهید یافت بازهم دال‌های دیگری خواهد بود که می‌توانید دوباره به دنبال مدلول‌های

آن‌ها بگردید و به همین ترتیب ماجرا ادامه می‌یابد... اگر ساخت‌گرایی نشانه را از مصداق جدا کرد، این اندیشه که معمولاً پس‌اساختارگرایی و ساختار شکنی نامیده می‌شود گامی به پیش برمی‌دارد و دال را از مدلول جدا می‌سازد. (ر.ک: فتوحی، ۱۳۹۱: ۱۸۹)

سیره عقلا در هر زمان چنین بوده است که با اعتماد بر وجود معنای متعین در متن، به تفهیم و تفاهم سخنان خود می‌پرداختند. حتی منکران تعیین معنا نیز برای اثبات مدعای خود در قالب متن از همین سیره عقلا استفاده می‌کند و در واقع به صورت غیرمستقیم بر نوعی تعیین معنا اذعان دارند و آن را عنصری برای شناسایی تفسیر درست از نادرست می‌دانند و معتقدند اگر معنای متعین نداشته باشیم باید هر معنایی تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد که این امر نتیجه‌ای جز سیالیت و عدم درک درست متن را به همراه نخواهد داشت. (ر.ک: هادوی، ۱۳۸۱: ۲۷۱)

۴-۵. عدم ضابطه‌مندی دلالت‌ها

اگر بپذیریم که کلمات ذاتاً دارای معنای متعددی هستند، آنگاه انتقال یک مفهوم واحد و معین به ذهن مخاطب در هنگام کاربرد لفظ، امری دشوار یا حتی ناممکن می‌شود و در نتیجه، شنونده یا خواننده دچار سردرگمی خواهد شد. این امر با این واقعیت در تضاد است که میان الفاظ و معنای، پیوندی بنیادین وجود دارد؛ پیوندی که باعث می‌شود با شنیدن یا خواندن یک کلمه، معنای مرتبط با آن به ذهن متبادر گردد.

اساساً، هم درک تصویری (فهم اولیه معنای لفظ) و هم فهم تصدیقی (باور به محتوای جمله)، نیازمند درجه‌ای از تعین و وضوح معنا هستند. انسان هنگامی که معنایی را در ذهن دارد و قصد ابراز آن را می‌کند، الفظی را برمی‌گزیند که به بهترین شکل ممکن بر آن معنای مشخص دلالت کنند تا از این طریق، اندیشه خود را به مخاطبان انتقال دهد. بنابراین، همواره یک معنای خاص و مراد شده در پس هر لفظ یا عبارتی وجود دارد که گوینده یا نویسنده با به‌کارگیری آن، قصد تفهیم همان معنا را به مخاطب دارد. از آنجا که هر آنچه در ذهن انسان شکل می‌گیرد، از وجودی مشخص و یا دست‌کم محدوده‌ای قابل تعریف برخوردار است، این ادعا پذیرفتنی نیست که کسی معنایی را در ذهن داشته باشد که خود از ماهیت آن بی‌اطلاع است و صرفاً امیدوار است که آن معنا در گذر تاریخ،

تحت تأثیر سنت‌ها یا با ظهور نظریه‌های علمی جدید، خودبه‌خود پدیدار شود. در حقیقت، باور به عدم تعیین معنا در ذهن صاحب سخن، به این معناست که از ابتدا هیچ مفهوم یا معنای اولیه‌ای در ذهن او وجود نداشته و او تنها لفظی را بدون قصدی مشخص به کار برده است تا در طول زمان، معانی متفاوتی از آن استنباط گردد. بنابراین، چاره‌ای نیست جز اینکه یا وجود هرگونه معنای اولیه در ذهن را انکار کنیم، یا به تعیین و مشخص بودن آن در نزد گوینده اذعان نماییم. (ر.ک: فتوحی، ۱۳۹۱: ۱۰)

۴-۶. عدم تعیین معنا و نقض غرض در ارسال وحی

در متون دینی وضوح یا عدم وضوح دلالت لفظ بر معنا باعث به وجود آمدن سه گروه از جملات می‌شود: نص، ظاهر و مجمل. در متون نص و ظاهر، معنای متن تعیین داشته و دلالت آن آشکار و صریح است. در جملات مجمل نیز با استفاده از قرائن می‌توان، به مراد خداوند متعال دست یافت. بنابراین اشکال روشنفکران نادرست است زیرا علت دیرفهمی این آیات، به جهت عدم تعیین معنای این آیات نیست. بلکه روش فهم این آیات با آیات دیگر قرآن تفاوت داشته و برای فهم این آیات می‌بایست آن‌ها را به محکمت قرآن ارجاع داد تا این آیات نیز تفسیر شود و مراد مؤلف آشکار گردد. علاوه بر آن مراجعه به مفسران راستین به عنوان قرآن ناطق نیز راهی برای فهم این آیات است، بنابراین دیدگاه برخی از روشنفکران مبنی بر اینکه در بعضی از آیات مانند آیات متشابه امکان دستیابی به معنا و فهم درست از متن وجود ندارد و خود قرآن نیز به نوعی دارای معانی نامتعیین بوده است دیدگاه قابل قبولی نیست زیرا مبهم دانستن آیاتی که خداوند خود آن را «نور مبین» و «ذکر» و «هدایت» معرفی کرده است مخالفت با سخن خداست و تعمیم فهم متشابهات به همه قرآن، موجب نقض غرض ارسال رسل و هدف هدایتی قرآن می‌گردد، به عبارت دیگر اگر متن دینی تعیین نداشته و پیوسته در حال تغییر و تحول باشد و به تعداد مفسران تفسیر و فهم داشته باشیم. در این صورت ما تفسیر نظام‌مندی نداشته و در نتیجه باید گفت دین اسلام پیام روشن و متعین ندارد و نقش متون دینی تنها حیرت افکنی و ایجاد تحیر در خوانندگان خود است. درحالی‌که این امر باهدف بعثت انبیا کاملاً در تعارض خواهد بود. علاوه بر آن موجب اعتبار بخشیدن به تمام فرقه‌های انحرافی دین نیز می‌شود چون همه فرقه‌های دینی مدعی تفسیر درست از دین هستند و دلیلی برای انحرافی بودن آن‌ها وجود ندارد. عدم تعیین متن، باعث معتبر دانستن ادعای آنان می‌گردد. اگر معنا تعیین نداشته باشد، تفسیر صحیح‌تر هم معنا ندارد و به تبع

آن مبارزه علیه بت پرستی معنا نخواهد داشت چراکه بت پرستی نوعی قرائت از خداپرستی است و بت پرستان بر این باورند که این بت‌ها باعث نزدیکی بیشتر ما به خدا می‌شود. (ر.ک: الهی راد، ۱۳۹۵: ۲۳۰-۲۳۵)

۴-۷. انکار وجود معنای مرکزی در متن

اگر متن معنای ثابت و معینی نداشته باشد هیچ تفاهمی در مورد رد یا قبول یک معنا وجود نخواهد داشت؛ به عبارت دیگر اختلاف در فهم که امری رایج در میان مردم است و یا حتی فهم‌های متفاوت توسط یک شخص در دو زمان متفاوت بر وجود معنای ثابت در متن دلالت دارد، زیرا اگر هیچ معنای ثابتی وجود نداشته باشد، تحول در فهم چه لزومی می‌تواند داشته باشد. کلمه «لا اله الا الله» یک هسته معنایی ثابت دارد که همه توضیحات و تبیین‌های ذیل آن می‌چرخد؛ حالا اگر بگوییم «لا اله الا الله» یعنی باران می‌آید کسی نباید بر این معنا خرده‌گیری کند؛ چون یک لفظ می‌تواند معانی متعددی را بپذیرد درحالی‌که می‌بینیم اگر چنین معنایی را بگوییم همه انتقاد می‌کنند این انتقاد دلالت بر حضور معنای ثابت دارد علاوه بر آن تفاهمی که عقلا بر روی یک معنا دارند دلالت بر آن دارد که هسته مرکزی در متن وجود دارد که نمی‌توان هر چیزی را به آن نسبت داد. بنابراین، اگر فهم تنها به پرسش‌ها و پیش‌دانسته‌های ما محدود بود، ارتباط با افق‌های تاریخی دیگر ناممکن می‌شد؛ نه انسان‌ها کلام یکدیگر را در طول تاریخ می‌فهمیدند و نه متون گذشتگان برای ما معنایی می‌داشت. هر فردی در پیمانه تصورات شخصی خود از انسانیت گرفتار می‌آمد و راهی به شناخت افکار پیشینیان نمی‌یافت. در این حالت، تفسیر متون نیز چیزی جز، انتخاب یک معنا توسط مفسر و بار کردن آن بر دوش متن نبود؛ که این خود به معنای نفهمیدن متن و تنها تطبیق پیش فرض‌های خود بر آن است. (ر.ک: لاریجانی، ۱۳۷۹: جلسه ۱۰۸)

۴-۸. لغو بودن امر تفسیر

اگر متن دارای معانی بی‌پایان بوده و حامل معانی و تفاسیر نامحدود گردد، تفسیر امری لغو و بیهوده خواهد بود و این خود نوعی پوچ‌گرایی (نیپهلیسم هرمنوتیکی) است که قابلیت دفاع نیز نخواهد داشت. گادامر تلاش کرده است تا با ارائه نظریه تغییر تاریخ مند معنا و ایجاد آشتی میان پویایی مستمر معنای متن و امکان تعیین نسبی آن در یک مقطع زمانی معین، به چالش نسبیت‌گرایی در تفسیر پاسخ دهد. او در این راستا، مفهوم «سنت» را به عنوان معیاری برای رفع اختلاف میان خوانندگان معاصر و سنجش اعتبار تفاسیر مطرح می‌کند؛ بدین معنا که تفاسیر

همسو با سنت، معتبر و سایر تفاسیر، نادرست تلقی می‌شوند. با این حال، به نظر می‌رسد این رویکرد گادامر نتوانسته است به طور کامل مسئله امکان بی‌معناری یا حتی بیهودگی تفسیر را حل و فصل کند. زیرا حتی اگر بپذیریم که معنای متن در هر دوره زمانی، تابع اقتضائات فرهنگی همان دوره است، این پرسش اساسی پدید می‌آید که اگر دو خواننده در یک زمان و از یک افق فرهنگی واحد، در فهم معنای متنی اختلاف نظر داشته باشند، سنت چگونه می‌تواند به عنوان داوری نهایی، تفسیر صحیح را از ناصحیح متمایز سازد؟ در واقع، اگر اصل بر تغییر و سیالیت دائمی معنا گذاشته شود، دیگر هیچ معیار یا قاعده ثابتی برای قضاوت بین تفاسیر متعارض باقی نمی‌ماند. از این منظر، نگاه گادامر به سنت، شباهت قابل‌تأملی با رویکرد پراگماتیسم حقوقی پیدا می‌کند؛ دیدگاهی که معنا و اعتبار هر قانون را صرفاً به آنچه قضات در عمل از آن استنباط می‌کنند، فرو می‌کاهد و هرگونه ثبات یا عدم سیالیت را برای معنای قانون نفی می‌کند.» (ر.ک: هوی، ۱۳۹۱: ۸۴)

۹-۴. خلط میان معنا و مفهوم

مفسر محورانی مانند گادامر میان معنا و معناداری (معنا نسبت به) تفاوت قائل نشده، درحالی‌که باید میان «معنای متن»، که ثابت و تغییرناپذیر است، و «معناداری» آن برای ما در زمان حال، که امری پویا و متغیر است، تمایز روشنی قائل شد. تفاوت‌های فرهنگی میان گذشته و حال، اگرچه بر چگونگی «تبیین» متن و «معنادار ساختن» آن در دوران معاصر تأثیر می‌گذارد و با تاریخ‌مندی این لایه از مواجهه با متن سازگار است، اما در مرحله «فهم» معنای اصلی و اولیه متن دخالتی ندارد. از این رو، این تاریخ‌مندی با ثبات و دگرگونی‌ناپذیری «معنای متن» منافاتی نخواهد داشت. به عبارت دیگر، در رویارویی با یک متن، با دو فرایند متمایز سروکار داریم: فرایند نخست، «فهم معنای متن» است که همان دستیابی به معنای مراد مؤلف می‌باشد. این معنا، به دلیل ماهیت زبانی خود، همگانی بوده، در اذهان مختلف قابل بازتولید است و اصولاً باید در هر زمان و مکانی به صورت یکسان درک شود. فرایند دوم، ناظر به «انتقال تعبیر» و «عرضه آن در قالبی جدید» (معناداری) است که این مرحله، با توجه به اقتضائات و اولویت‌های هر دوره، نسبت به دوره‌های دیگر متفاوت خواهد بود. در واقع، تاریخ‌مندی را باید دقیقاً در همین حوزه «معناداری» متن (و نه «معنای» اصلی آن) ارزیابی کرد. ایرادی که به گادامر وارد است (ر.ک: مختاری، ۱۳۹۱: ۲۳۰-۲۳۳)، این است که او این تفکیک را به درستی اعمال نکرده و تاریخ‌مندی را به نحوی نادرست به خود «معنای متن» نیز تسری داده است. افزون بر این،

استدلال گادامر مبنی بر تفاوت ماهوی (یا هستی‌شناختی) میان معنای متن در گذشته و معنای آن در زمان حال، در عمل بنیان‌های ارتباط نوشتاری را تضعیف می‌کند. پذیرش چنین نگرشی، ناگزیر به نوعی شکاکیت معرفتی می‌انجامد که نه تنها بازسازی معنای گذشته، بلکه هرگونه بازشناسی و تفسیر معتبر را ناممکن ساخته و در نهایت، راه هرگونه تلاش برای فهم مقصود مؤلف را مسدود می‌سازد. علاوه بر آن، استبداد محض خواهد بود اگر ما بگوییم یک معنای پنجاه ساله به لحاظ وجودی بیگانه است ولی یک معنای سه ساله یا چند دقیقه‌ای چنین نیست. زیرا خصیصه زمان به خودی خود مستلزم تقطیع دلخواه آن به دوره‌های متجانس نیست و این بیگانگی، نه فقط برای دوره‌های قبل، بلکه مفسران هم عصر را نیز در برمی‌گیرد. (ر.ک: مختاری، ۱۳۹۱: ۲۳۰)

۴-۱۰. خلط میان نص و غیر نص

در این نظریه، بین نص و غیر نص خلط صورت گرفته است؛ زیرا بعضی از متون دینی مانند نص هیچ‌گونه نیازی به تفسیر و تأویل ندارد. معنا و نیت مؤلف صریح و روشن است و با خواندن متن به آن معانی می‌رسیم. لذا در فهم آن‌ها هیچ اختلافی بین مفسران اتفاق نمی‌افتد. اما متن‌های که نص نیستند، می‌بایست با ارجاع آن‌ها به متن‌های محکم صریح، نطق خود را آشکار کنند. نویسنده کتاب معرفت دینی در انتقاد به این دیدگاه می‌نویسد:

«تئوری شریعت صامت از اساسی‌ترین خطاهایی است که نویسنده مقالات قبض و بسط در فهم معارف دینی مرتکب شده است. وقتی می‌گوییم شریعت ثابت و صامت است یعنی کلام خدا و اولیای او ثابت است اما کلام به عنوان لفظ و صوتی که در خارج واقع می‌شود، مورد بحث نیست قطعاً الفاظ مذکور به عنوان حاکی از مرادات و معانی مقصوده به کاررفته‌اند و نیز مسلم است که کلام فی حد ذاته بدون پیش‌فرض‌های مربوط به مضمون کلام دلالت بر معنا و مفاد خویش می‌کند، به خلاف آنچه آقای سروش گفتند که عبارات گرسنه معانی نه آبدستن آن‌ها، درحالی‌که حرف درست این است که عبارات آبدستن معانی‌اند. و نمی‌توان متکلم را صامت تلقی کرد؛ زیرا متکلم در کلام خویش، قصد معنایی را کرده است. و با این کار از صامت بودن خارج شده است.» (لاریجانی، ۱۳۷۰: ۱۰۰)

۴-۱۱. عدم امکان تولید علم و پیشرفت علمی

اگر فهم را تنها در گرو پرسش‌ها و پیش‌دانسته‌های فردی بدانیم، با پیامدهای منطقی ویرانگری روبرو خواهیم شد: نخست آنکه، با تغییر شرایط زندگی،

انسان‌های متعلق به افق‌های تاریخی متفاوت، از درک کلام یکدیگر عاجز می‌مانند. متون به‌جامانده از اعصار پیشین برای انسان معاصر بی‌معنا جلوه می‌کرد و هر فردی در چارچوب تنگ تصورات شخصی خود از انسانیت محبوس شده، راهی برای شناخت اندیشه‌های گذشتگان نمی‌یافت. در چنین فرضی، تفسیر متون نیز چیزی جز گزینش یک معنای دلخواه از سوی مفسر و تحمیل آن بر متن نمی‌بود؛ رویکردی که در نهایت به معنای نادیده گرفتن پیام اصلی متن و تنها بازتابانیدن پیش‌فرض‌های مفسر بر آن است.

افزون بر این، اتخاذ چنین رویکردی در ساحت علم و پژوهش نیز نتایج زیانباری در پی دارد. هر پژوهشگری در رشته تخصصی خود با هدف افزایش معلومات به متون علمی رجوع می‌کند. حال اگر این پژوهشگر، به‌جای آنکه با فروتنی علمی و با رعایت اصول زبان‌شناختی و منطقی، برای فهم دقیق نیت مؤلف به ویژه در آثار بنیادین رشته خود همت گمارد تا از آن بهره علمی برگیرد، در عوض، اسیر پیش‌داوری‌های خود شده، متن را در محدوده ذهنیت خویش محصور کند، در عمل پیش‌فرض‌های خود را تفسیر نماید، دستیابی به مراد نویسنده را ناممکن بشمارد و یا معنایی بیگانه با مقصود مؤلف را بر متن تحمیل کند، در این صورت اولاً هیچ‌گاه تولید علم نخواهد شد و هر کس گزاره‌های جدیدی برای خود می‌گوید و می‌نویسد و دیگران را با او کاری نیست و خود او هم با دیگران کاری ندارد. ثانیاً پیشرفت علمی صورت نخواهد گرفت؛ زیرا همه اندیشمندان فعلی از میراث گذشتگان بی‌اطلاع‌اند و به آن امکان دسترسی ندارند تا به رفع نواقص آن همت گمارند و گامی به‌پیش روند. ثالثاً محصلین هر رشته تحصیلی می‌توانند به آثار دانشمندان هر رشته‌ای مراجعه کنند و هیچ فرقی بین آن‌ها نیست؛ و هیچ فهمی قابل‌خداشه نیست و همه نظریات (درست و نادرست) در این باب علم، قابل‌پذیرش خواهد بود. علاوه بر آن تعدد فهم از متون بدون وجود معیاری درست در تشخیص اعتبار آن، جز ترویج هرج و مرج و بی‌ضابطه‌مندی در کار فهم متن نیست؛ زیرا خواننده هیچ التزامی به مراد مؤلف و قراردادهای زبانی نداشته و در یک بازی آزاد معنایی ساختارهای متن و اصول حاکم بر زبان را می‌شکند و یک عمل خودسرانه در مواجهه با متن ایجاد می‌کند که بیشتر جنبه سرگرمی دارد تا عملی هدفمند و عقلانی. (ر. ک: نصری، ۱۳۹۱: ۸۷-۹۰)

۱۲-۴. پایان‌ناپذیری عمل فهم

حقیقت شمردن تمام فهم‌ها، سوبژکتیو بودن همه معرفت‌ها و دانش‌ها، مستقل بودن معنا از متن، عاملی برای سیالیت معنا می‌شود و سیالیت معنا مستلزم

نسبیت در مبانی معرفتی است و با پذیرفتن آن، دلیلی بر اثبات حقیقت و بطلان و درستی یا نادرستی هیچ ادعایی - حتی ادعای خود گادامر - باقی نمی ماند و معرفت یا صدق آن ها به حسب زمان، مکان، جامعه، فرهنگ، دوره تاریخی، چارچوب یا طرح مفهومی، تربیت و اعتقاد شخصی، پیوسته متغیر و در حال تغییر و تحول می شود و در هر زمان ما می توانیم ادعای جدیدی بر اساس ذهنیت های خود داشته باشیم؛ بنابراین عمل فهم پایان ناپذیر می شود. (ر.ک: گرت، ۱۳۸۳: ۳۳) درحالی که «وضع» عمده ترین عاملی است که باعث می شود تا نوشتار و یا گفتار بر معنای مقصود و متعینی دلالت داشته باشد. بر اساس قاعده وضع، از یک سو گوینده و نویسنده مکلف است از کلمات و عباراتی که به کار می برد، همان معنایی را اراده کند که برای آن وضع شده اند. از دیگر سو، فهمنده و مفسر نیز وظیفه دارد که بر اساس قاعده وضع دست به تفسیر بزند و متن را فهم کند. بنابراین، قراردادی بودن رابطه لفظ و معنا یکی از اصول و قواعدی است که نشان می دهد، معنای متن پایان پذیر بوده و نگارش و تکلم به عنوان دو فعل ارادی بر اساس غایت و اهداف عقلانی که همان «انتقال پیام» و «ایجاد ارتباط معنایی با مخاطب» محقق شده است. بنابراین اگر مراجعه به متن و فهم آن به غرض درک درست معنا بر اساس نیت مؤلف صورت پذیرد عمل فهم پایان پذیر بوده و معنای متعین ظهور و بروز دارد اما اگر در قرائت و تفسیر اغراض دیگری نظیر غنا بخشیدن به ظرفیت معنایی و متکثر کردن احتمالات معنایی متن و بازی آزاد معنایی صورت پذیرد، کار مخاطب متن هیچ تناسبی با کار نویسنده ندارد و موجب میدان دادن به «معانی محتمله» و «معانی ممکنه» به جای «معنای متعین» می شود و عمل فهم پایان ناپذیر خواهد بود.

نتیجه

۱. عدم تعیین معنا اقتضا میکند که اصلاً معنایی در ذهن متکلم یا مؤلف وجود نداشته باشد و مؤلف بدون هرگونه قصدی تنها یک سری از الفاظ را پشت سر هم آورده باشد. در حالی که در سیره عقلا، اشتراکات ذهنی، نشان از تعیین معنا در متن دارد، تعیینی که ریشه در قصد مؤلف داشته و رسیدن به مقصود مؤلف را میسر می سازد، زیرا الفاظ برای معنای واقعی وضع شده و اراده و ذهنیت هیچ فردی به عنوان شرط یا جز، در تغییر و تحول آن تأثیری ندارد.

۲. قدر متیقن لازمه قول به عدم تعیین معنا، اعتماد زدایی از ظواهر گزاره های متون دینی است؛ زیرا در هیچ یک از گزاره های متون دینی نمی توان به فهم قابل اعتمادی رسید و چنین پیامدی با غرض اصلی از انزال کتب و ارسال رسل

- که هدایت و سعادت انسان است، در تقابل است.
۳. تولیدی بودن فهم متن، فراتر از قصد مؤلف، نه تنها مخالف مقتضای مفهوم تفسیر است بلکه از مؤیدات عقلانی هم بی بهره است و دلایل عقلی هم بر عدم جواز آن قائم است.
۴. فهمی که همیشه تولیدی بوده و مشروط به موقعیت مفسر بوده باشد دیگر نمیتوان از سوء فهم پرهیز داد هشدار از بدفهمی درجایی متصور است که معنای متن متعین و قابلیت پیشبینی داشته باشد.
۵. زمانی که متن معنایی غیر از مراد مؤلف دارد هیچ معیاری برای ترجیح یک تفسیر بر تفسیر دیگر وجود ندارد بنابراین هیچ مفسری نباید تفسیر خود را برتر از تفاسیر دیگر بداند.
۶. انکار تعیین معنای متن مستلزم پذیرش معانی متکثر و درعین حال معتبر برای یک متن از سوی مولف است این در حالی است که بر اساس قواعد وضع رابطه و نسبت ثابتی میان لفظ و معنا در قلمرو هر زبانی برقرار است.
۷. عدم تعین معنا را نباید فهم معنای متن دانست بلکه این عمل تحمیل معنا بر متن است.
۸. تعدد فهم از متون دینی بدون وجود معیاری درست در تشخیص اعتبار آن، جز ترویج هرج و مرج و عدم ضابطه مندی در کار فهم نیست.
۹. اگر فهم تنها بر اساس سؤالات یا پیش دانسته‌های انسان قابل دستیابی باشد، متون به جامانده از اعصار پیشین برای انسان این عصر، مفهوم نمیگردید و هر فردی در تصویری که خود، از انسانیت داشت زندانی میشد و راهی برای شناخت افکار گذشتگان وجود نداشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابوزید، نصر حامد (۱۳۷۹ش): «تائویل، حقیقت و نص»، مجله کیان، ش ۵۴، ص ۱۱۶.
- ابوزید، نصر حامد (۱۳۹۸ش): «معنای متن: پژوهشی در علوم قرآن»، مترجم مرتضی کریمی نیا، تهران: انتشارات طرح، نو، چاپ چهارم،
- برنتس، هانس (۱۳۸۳ش): «مبانی نظریه ادبی»، ترجمه محمد رضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی، چاپ دوم.
- پالمر، ریچارد (۱۳۸۴ش): «علم هرمنوتیک»، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس، چاپ اول.
- سروش. عبدالکریم (۱۳۷۳ش): «قبض و بسط تئوریک شریعت»، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ دوم.
- سروش. عبدالکریم (۱۳۷۶ش): «حقانیت، عقلانیت هدایت»، مجله کیان، شماره ۴۰.
- سروش. عبدالکریم (۱۳۸۷ش): «صراط های مستقیم»، تهران: انتشارات صراط، چاپ هشتم.
- فتحی، علی (۱۳۹۱ش): «مبانی رویکرد ذهنی گرا در تفسیر»، مجله قرآن شناخت، ش دوم، ص ۵-۲۶.
- فیاضی، مسعود (۱۳۹۹ش): «نسبی گرایی در اندیشه فلسفی گادامر»، مجله فلسفه دین، ش ۱، ص ۱۳۷-۱۶۲.
- قائمی نیا، علیرضا (۱۳۸۹ش): «راز راز متن، فصلنامه هفت آسمان، ش ۸، ص ۲۳۵-۲۵۲.
- کوزنزهوی، دیوید (۱۳۷۱ش): «حلقه انتقادی»، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: انتشارات گیل، چاپ اول.
- لاریجانی، محمد صادق (۱۳۷۰ش): «معرفت دینی: نقدی بر نظریه قبض و بسط تئوریک»، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب شریعت، چاپ اول.
- مختاری، محمدحسین (۱۳۹۱ش): «حلقه مطالعاتی متن»، تهران: انتشارات مرتضی، چاپ اول.
- مکاریک، ایرناریما (۱۳۹۰ش): «دانشنامه نظریه های ادبی معاصر»، ترجمه محمد نبوی و مهران مهاجر، تهران: نشر آگه چاپ چهارم.
- نصری، عبد الله (۱۳۹۱ش): «راز متن: هرمنوتیک، قرائت پذیری متن و منطق فهم دین»، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم.
- نیچه، فردیش ویلهلم و دیگران (۱۳۷۷ش): «تبار شناسی اخلاق»، ترجمه داریوش آشوری، تهران: انتشارات آگاه، چاپ دوم.
- هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۸۱ش): «مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم»، قم، خانه خرد، چاپ اول.
- هوی، دیوید کوزنز (۱۳۷۸ش): «حلقه انتقادی»، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: انتشارات روشنگران، چاپ سوم.
- واعظی، احمد (۱۴۰۱ش): «نظریه تفسیر متن»، تهران انتشارات خرد، چاپ اول.
- واعظی، احمد (۱۴۰۰ش): «درآمدی بر هرمنوتیک»، تهران: انتشارات حکمت، چاپ اول.

References

- Abu Zaid, Nasr Hamed (1999): "Interpretation of Truth and Text", Kian Magazine, No. 54, p. 116.
- Abu Zaid, Nasr Hamed (2009): "The Meaning of a Research Text in the Sciences of the Quran", translated by Morteza Kariminia, Tehran: Tarh, No. 4, 4th edition.
- Bernats, Hans (2004): "Fundamentals of Literary Theory", translated by Mohammad Reza Abolghasemi, Tehran: Mahi Publishing House, 2nd edition.
- Palmer, Richard (2005): "Hermeneutics", translated by Mohammad Saeed Hanaei Kashani, Tehran: Hermes, 1st edition.
- Soroush, Abdol Karim (1994): "Theoretical Conception and Development of Sharia", Tehran: Sirat Cultural Institute, 2nd edition.
- Soroush, Abdol Karim (1997): "Righteousness, Rationality of Guidance", Kian Magazine, No. 40.
- Soroush, Abdolkarim (2008): "Straight Paths", Tehran: Sirat Publications, 8th edition.
- Fathi, Ali (2012): "Fundamentals of the Subjective Approach in Interpretation", Quran Knowledge Journal, Vol. 2, pp. 5-26.
- Fayazi, Masoud (2019): "Relativism in Gadamer's Philosophical Thought", Philosophy of Religion Journal, Vol. 1, pp. 137-162.
- Ghaemina, Alireza (2010): "The Secret of the Text", Haft Asman Quarterly, Vol. 8, pp. 235-252.
- Kuzenzhovy, David (2008): "The Critical Circle", translated by Murad Farhadpour, Tehran: Gill Publications, 1st edition.
- Larjani, Mohammad Sadegh (2008): "Religious Knowledge: A Critique of the Theory of Theoretical Acquisition and Expansion", Tehran: Sharia Book Translation and Publishing Center, 1st edition.
- Mokhtari, Mohammad Hossein (2012): "Text Study Circle", Tehran: Morteza Publications, first edition.
- Makarik, Imarima (2011): "Encyclopedia of Contemporary Literary Theories", translated by Mohammad Nabavi and Mehran Mohajer, Tehran: Agh Publications, fourth edition.
- Nasri, Abdullah (2012): "The Secret of the Text: Hermeneutics, Text Readability, and the Logic of Understanding Religion", Tehran: Soroush Publications, second edition.
- Nietzsche, Friedrich Wilhelm and others (1998): "Genealogy of Ethics", translated by Dariush Ashouri, Tehran: Agh Publications, second edition.
- Hadavi Tehrani, Mehdi (2002): "Theological Foundations of Ijtihad in Interpreting the Holy Quran", Qom, House of Wisdom, first edition.
- Hoy, David Cozens (2009): "Critical Circle", translated by Murad Farhadpour, Tehran: Roshangaran Publications, third edition.
- Vaezi, Ahmad (2022): "Theory of Text Interpretation", Tehran: Khread Publications, first edition.
- Vaezi, Ahmad (2021): "An Introduction to Hermeneutics", Tehran: Hekmat Publications, first edition.